

مادر بزرگ

مادر از دختر کوچک خود پرسید: «دخترم! چرا تو فقط از دست مادر بزرگ دارو می‌خوری؟»
دختر جواب داد: «برای این که دست مادر بزرگ می‌لرزد و شربت توی قاشق باقی نمی‌ماند!»



رضایت

ناظم: «آقا پسر! در مدرسه‌ی قبلی از شما رضایت داشتند؟»
پسر: «بله آقا، موقع اخراجم به همه شیرینی دادند!»



تخم مرغ آب‌پز

مردی هر روز به مرغ‌هایش آب داغ می‌داد. از او پرسیدند:
«چرا آب داغ می‌دهی؟»
گفت: «می‌خواهم مرغ‌هایم آب داغ بخورند تا تخم مرغ آب‌پز بگذارند.»

